

ابن میمون



انسان به اقتضای طبیعتش موجودی اجتماعی است

بیشتر به طور کامل توضیح داده شد که انسان به اقتضای طبیعتش موجودی اجتماعی است، یعنی به حکم طبیعتش طالب تشکیل جماعات است. پس انسان متفاوت از جانداران دیگری است که تجمع در جماعات برایشان ضروری نیست. می‌دانید که او عالیترین شکل خلقت و لذا شامل بیشترین تعداد عناصر مشکله است. به همین دلیل است که نسل انسان دارای افراد بسیار متنوعی است، به طوری که هرگز نمی‌توان دونفر را پیدا کرد که از لحاظ کیفیات اخلاقی یا ظاهر خارجی دقیقاً بهم مانند باشند. علت این است که طبع انسان متنوع است... چنین تنوعی در میان افراد یک طبقه در هیچ طبقه دیگری از جانداران وجود ندارد. تنوع در انواع دیگر جانداران محدود است. انسان یک استثناست. ممکن است دو نفر از هر جنبه چنان از هم متفاوت باشند که متعلق به دو طبقه مختلف به نظر رسند... این تنوع فراوان و ضرورت حیات اجتماعی از عناصر ذاتی طبیعت انسان است. اما سلامت جامعه اقتضا می‌کند که رهبری وجود داشته باشد که بتواند اعمال انسان را تنظیم کند.

راهنمای سرگشتگان، ترجمه م. فرید لاندو، انتشارات دور، نیویورک، ۱۹۵۶، قسمت دوم، فصل چهارم، ص ۲ - ۳۲۲

جهل علت هر شری است

همهٔ بلاهای بزرگی که آمده به علت بعضی نیات، آمال، نظرات، یا اصول منهدمی بر سر یکدیگر می‌آورند به طریق مشابه ناشی از «عدم» است، زیرا که از جهل نشأت می‌گیرد و جهل همانا نبود عقل است... به همین ترتیب، طبقات مختلف آدمیان، و هر آدم به نسبت جهلش، بلاهای بزرگی به سر خود و دیگر افراد عضو نوعش می‌آورند. اگر آدمها عقل داشتند... به خودیسا دیگران صدمه نمی‌زدند.

راهنمای سرگشتگان، همان‌نشر، قسمت سوم، فصل چهارم، ص ۲۶۷

کمال فکری، عالیترین سطح کمال حقیقی انسان است

فیلسوفان قدیم و جدید نشان داده‌اند که انسان می‌تواند چهار نوع کمال کسب کند. نوع اول که پست‌ترین نوع است و مردم روز خود را صرف تحصیل آن می‌کنند، کمال در خصوص مال است: تملک پول، پوشاک، اثاث، خدمتکار، زمین، و از این شمار... نوع دوم بیش از اولی با جسم انسان ارتباط دارد. این نوع مستضمن کمال شکل، مزاج، و ساختمان بدن انسان است... نوع سوم کمال بیش از کمال دوم با خود انسان ارتباط دارد. این نوع همان کمال اخلاقی است که عالیترین درجهٔ علو شخصیت انسان است... نوع چهارم کمال، کمال حقیقی انسان است: تملک عالیترین قوای فکری. با این کمال، انسان به هدف غایی خود رسیده است. همین است که کمال حقیقی انسان را ارزانیست می‌کند. این کمال فقط از آن اوست. این کمال به او فناناپذیری می‌بخشد و او به واسطهٔ آن انسان خوانده می‌شود.

راهنمای سرگشتگان، همان‌نشر، قسمت سوم، فصل پنجاه و چهارم، ص ۵ - ۲۹۲

دشواریهایی نگارش «شرح میهنه»

این اثر را طبق وعده‌ام [در وقتی که آغازش کردم] به پایان رساندم. مشتاقانه به درگاه قادر مطلق دعا می‌کنم که مرا از خطا مصون نگهداشته باشد. اما اگر کسی در این شرح، خطایی یافت یا توضیحی بهتر یافت، با روی باز آن را می‌پذیرم؛ و تنها توجیه من این خواهد بود که همهٔ تلاش خود را کرده‌ام تا بیش از کسی که با چشم به پاداشی قلم می‌زند یا سر در پی سودی شخصی دارد دل به کار دهم. من در اوضاع بسیار دشواری کار کردم. خواست تقدیر بود که در تبعید به سر برم و از جایی به جایی در به در باشم. من ناچار شدم این کار را درحالی انجام دهم که در سفر خشکی یا دریا بودم. کافی است یادآور شوم که در خلال این دوره تکالیف دیگری نیز وقتم را اشغال می‌کرد. اما توضیح اول را ترجیح می‌دهم، تا محرکی باشد برای کسانی که میل عیب پوشی یا نقد این شرح را دارند، و در عین حال بیانگر [دلیلی] باشد برای به درازا کشیدن کار تألیف این اثر، من، موسی بن میمون، این کار را در بیست و سه سالگی آغاز کردم و در مصر در سی و سه سالگی در سال ۱۲۷۹ سلوکی (۱۱۶۸ میلادی) به پایان رساندم.

شرح میهنه

برنامه کار روزانه ابن میمون از زبان خودش
من در فسطاط زندگی می‌کنم حال آنکه سلطان در قاهره اقامت دارد. دوشهر به اندازهٔ دو روز سبتی [هر روز معادل چهار کیلومتر] از هم فاصله دارند. تعهدات من نسبت به سلطان بسیار وقتگیر است. هر روز صبح باید به دیدنش بروم. اگر ناخوش باشم، یا اگر کودکان و همسرانش بیمار باشند، جسارت نمی‌کنم که از قاهره دور شوم؛ خود را مقید می‌دانم که تقریباً تمام روز را در کاخ بمانم. معمولاً باید از این یا آن مقام رسمی نیز مراقبت کنم. بدین ترتیب، من هر سبیده دم به قاهره می‌روم و حتی اگر اتفاق غیرمترقبه‌ای روی ندهد که ناچارم کند در قاهره بمانم، تا ساعات اول بعد از ظهر، که گرسنگی دمار از روزگارم درآورده است، به خانم‌ام بر نمی‌گردم.

اتاقهای انتظار را در خانم‌ام پسر از جمعیت می‌بینم؛ کلیمی و غیر کلیمی، بزرگان و عوام، قضات و مقامات، دوست و دشمن، جمعیت کثیری که بیصبرانه در انتظار منند. از مرکوبم فرود می‌آیم، دستها را می‌شویم، به بیرونی خانه می‌روم و دعا می‌کنم که آنها بیصبری نکنند تا با عجله غذای سبکی بخورم. این تنها غذای درخور نامش در شبانروز من است. بعد آنها را می‌پذیرم، برایشان نسخه می‌نویسم، و بر حسب امراضشان توصیه‌هایی می‌کنم. رفت و آمد مردم تا غروب و به خدا قسم حتی تا دو ساعت از شب گذشته ادامه دارد، درحالی که شاید من هیچ چیز نخورده و ننوشیده باشم. وقتی شب به ظلمات می‌کشد، چنان خستادم که موقع رفتن به رختخواب حتی یک شب به خیر نیز نمی‌توانم بگویم.

فقط شنبه‌هاست که می‌توانم در خلوت با یک یهودی صحبت کنم یا با خود خلوت کنم. پس از نیایش بامدادی، کامل کل جماعت یهود یا دستکم تعداد کثیری از اعضای آن در خانم‌ام مجتمع می‌شوند. من به آنها می‌گویم که در هفتهٔ بعد صواب چیست و مصلحت کدامست. مدتی همفکری می‌کنیم تا آن که ظهر می‌رسد و آنها می‌روند. برخی از آنان [در بعد از ظهر] باز می‌گردند و تا وقت نماز عشاء نزد من درس می‌خوانند. روز من بدین سان می‌گذرد.
در نامه‌ای به سمونیل بن طیون، سپتامبر سال ۱۱۹۹

ابن رشد

فقط عالیترین معرفت موجب سعادت است

همچنانکه گرسنگی و تشنگی خلأ جسم است و خلأنی است که بر آن عارض می‌شود، جهل و بی‌معرفتی نیز خلأ روح است و خلأنی است که بر آن عارض می‌شود. با این فرض مسلم، دو تن هستند که سرشار می‌شوند - آن که غذا می‌خورد و آن که کسب معرفت می‌کند. ولی سرشاری حقیقی تنها با چیزی میسر است که صاحب اصیلترین وجود است... حال اگر به طور کلی، سرشاری از آنچه تصاحب می‌شود لذتبخش است، آنچه از چیزی که ذاتاً اصیلتر است و بیشتر در حقیقت مشارکت دارد و بادوامتر است تصاحب می‌شود، ضرورتاً لذتی دلخواهتر دارد. چنین است لذت فکری در مقابل لذات دیگر.

ابن رشد پیرامون «جمهوری افلاطون»

همان نشر، رساله سوم، ص ۷ - ۱۴۶

محسنات استفاده از روغن زیتون

روغن اگر از زیتون رسیده و شاداب گرفته شده و اگر خواص آن به طور مصنوعی دگرگون نگشته باشد، می‌تواند توسط بدن [به طور کامل] جذب شود... مواد خوراکی، با چاشنی روغن، مغذینند، به شرطی که روغن، تازه بوده و زیاد تند نباشد... معمولاً کل ماده روغن با انسان سازگار است. از این رو در کشور ما [اندلس] تنها این روغن را چاشنی گوشت می‌کنند، چون این بهترین راه آماده کردن گوشت است، در حالی که پخت باید به آهستگی انجام گیرد. کار به این صورت انجام می‌شود: گوشت را در دیزی بگذارید که قدری روغن در آن ریخته شده؛ بعد آب اضافه کنید و آن را با شعله کم حرارت دهید، بی‌آنکه اجازه دهید به جوش آید.

کتاب اصول عام طب

وضعیت پست مستبدان

این ضرورتاً وضعیت مستبد است: او گرفتار طبقه‌ای این چنین است، آکنده از بیم و گرسنگی. به علاوه او خود نیز سخت گرسنه است و نمی‌تواند فرمانروای خویش باشد. او نمی‌تواند به هر جا که می‌خواهد برود یا به هر جا که می‌خواهد بنگرد... یکی از بدترین حالات چنین فردی این است که او از خویشنداری و غلبه بر خود عاجز است، آنگاه می‌خواهد مردم دیگر را نیز تا حدی راهبری کند... مستبد خود از دیگر مردم برده‌تر است. او هیچ راهی برای پایان دادن به خواسته‌های خود ندارد؛ با این حال، همیشه و همواره در سوگ و اندوه است. روح کسی که چنین کیفیاتی دارد، روحی فقیر است. او حسود و قاهر و پیدوست است... بدون ذره‌ای تردید، او ضرورتاً گرفتار و سیه‌بخت است.

ابن رشد پیرامون «جمهوری افلاطون»

همان نشر، رساله سوم، ص ۲ - ۱۴۲



روانشناسی بینایی

بینایی دارای خاصیت جذب رنگهای واقعی مادی است. از این رو باید خود را به حد کفایت با ماده وفق دهد. به یمن همین کفایت، بینایی می‌تواند توسط فکر و فهم متزعز گردد... حس بینایی [نیز] شکل اجسام را به طریق زیر دریافت می‌دارد: نخست هوا شکل [محسوس] را توسط نور دریافت می‌کند و آن را مستقیماً به نسج هدایت می‌کند؛ سپس حس مشترک، شکل جسم را دریافت می‌کند؛ نسج، حاوی خلط زجاجی است که به آینه‌ای می‌ماند که محیطش میان آب و هواست. نسج با همین خلط است که می‌تواند تصویر را از هوا بگیرد - که هوا خود [نیز] مثل آینه عمل می‌کند - و به خلط مائی انتقال دهد که با حالت خاصش می‌تواند با دو محیط ارتباط برقرار کند... شکل را حس مشترک از این خلط دریافت می‌کند و به قوه مخیله انتقال می‌دهد. شکلی که قوه مخیله دریافت می‌کند کاملاً غیر مادی است. پس گفته می‌شود که شکل دریافتی مسبین سه درجه است: اولی محسوس است [در چشم]، دومی در حس مشترک از ماهیت ساقط می‌شود و سومی غیر مادی و در قوه مخیله است. از این درجات سپس به درجات دیگری واگذار می‌شود که [از لحاظ حافظه و دراکه] عالیتر و اصیل‌تر است.

کتاب اصول عام طب

محرك اول فاقد حرکت و لا يزال است

اگر محرك اولی وجود داشته باشد که بر هر حرکتی، چه عارضی و چه جوهری، مقدم باشد، پس آن حرکت یا در جسم محرك قابل تولید و زوال پذیر رخ خواهد داد یا در جسم محرك زوال ناپذیر. از این قرار [ارسطو] می‌گوید که اگر این جسم محرك، قابل تولید باشد، پس دیگر محرك اول نخواهد بود، خواه ذاتاً خواه عرضاً؛ زیرا نمی‌توان ادعا کرد که محرك اول، صورتی است که در یک جسم محرك تولید شده است.

رساله فیزیک

وضعیت زنان در جامعه اسلامی قرون میانه

و ما می‌گوییم که زنان، از آنجا که با مردان از یک نوعند، در سرنوشت انسان شریکند. تفاوت آن فقط در کم و بیش است... اگر طبیعت مرد و زن از یک نوع است و اگر طبیعتی که از یک نوع است تنها به یک فعالیت در شهر روی می‌آورد، پس روشن است که زنان در این شهرها به همان فعالیت‌هایی خواهند پرداخت که مردان پرداخته‌اند... همچنین به طریق مشابه، از آنجا که زنان خمیر مایه‌ای والا و طبیعی قابل ستایش دارند، غیر ممکن نیست که از میان آنان فیلسوفان و فرمانروایانی سر بر آورند... اما شایستگی زنان در این شهرها ناشناخته است، چون آنها را فقط برای تولیدمثل پذیرفته‌اند. از این رو زنان در خدمت شوهران خویش و محدود به تولیدمثل و بچه‌داری و شیردادند. از آنجا که زنان در این شهرها احترامی برای فضایل انسانی خود دریافت نمی‌دارند، اغلب در این شهرها به گیاه مانندند. بار بودن آنان بر دوش مردان یکی از علل فقر این شهرهاست. این از آن روست که شمار آنان در این شهرها دو برابر مردان است، در حالی که به گونه‌ای بار آمده‌اند که چیزی از کسارهای ضروری نمی‌دانند مگر همان چند کار - مانند ریسندگی و بافندگی - که بیشتر در هنگامی انجام می‌دهند که برای جبران کمبود قدرت خرید خود به آنها نیاز دارند.

ابن رشد پیرامون «جمهوری افلاطون» ترجمه رالف لونسون، مطبوعات دانشگاه کرنل، نیویورک، ۱۹۷۳. رساله اول، ص ۹ - ۵۷

ضرورت همبستگی اجتماعی

در حکومت شهر، هیچ شری بزرگتر از آن حکومتی نیست که یک شهر واحد را به شهرهای بسیاری مبدل می‌کند، همچنانکه هیچ خیری در شهرها بزرگتر از آن حکومتی نیست که آنها را به هم می‌پیوندد و یکی می‌کند یا این فرض مسلم، آشکار است که جامعه، در وقت سود و زیان، آنها را به سمت اتحاد با شهر و دوستی با آن سوق می‌دهد... از همین روست که می‌گویند نزدیکی مردم با مردم دیگر سودمند است. به طور کلی، چیزی که بیش از هر چیز دیگر منشأ شر و اغتشاش برای شهر است، شهروندانی هستند که در مورد هر چیزی می‌گویند: «این مال من است و این مال من نیست».

ابن رشد پیرامون «جمهوری افلاطون»

همان نشر، رساله اول، ص ۶۴



Photo © Bibliothèque nationale, Madrid

روی جلد ترجمه لاتین بنیادهای قانون (نخستین بخش کتاب چهارم میثقه تورات) که در سال ۱۶۳۸ در آمستردام به چاپ رسیده است.

«آنان که در آرزوی رسیدن به کاخ و ورود به آنند اما هنوز آن را ندیده‌اند، توده مردم دیندارند؛ جمعیتی که دستورات الهی را مرعی می‌دارند اما جاهلند. آنان که به کاخ می‌رسند ولی به دور آن می‌چرخند، کسانی هستند که خود را منحصرأ وقف مطالعه عملیات شرع می‌کنند. اینان اصول حقیقی ایمان را ستا باور دارند و اعمال عبادی را می‌آموزند، اما بر خورد فلسفی با اصول شرع را نمی‌دانند و نمی‌کوشند حقیقت ایمان خود را به اثبات برسانند. آنها که به تحقیق در اصول مذهب می‌پردازند به بیرونی وارد شده‌اند و شک نیست که اینان را نیز می‌توان به درجات متفاوت بخش کرد. ولی آنان که توانسته‌اند هر چیز قابل اثباتی را به اثبات برسانند و هر جا که معرفتی حقیقی قابل اکتساب است معرفتی حقیقی نسبت به خدا کسب کنند و هر جا که فقط نزدیکی به حقیقت ممکن است به حقیقت نزدیک شوند، به هدف رسیده‌اند و در کاخ سلطان به سر می‌برند.»

«فرزندم، مادامی که به مطالعه علوم ریاضی و منطق سرگرمی، از آنانی که در جستجوی دروازه گرد کاخ می‌گردند. حکیمانمان به کنایه می‌گویند: 'بن زومه هنوز بیرون است'. وقتی فیزیک را دانستی، به سرسرا پسا نهاده‌ای؛ و وقتی مطالعه فلسفه طبیعی را پایان دادی و بر متافیزیک چیره شدی، به قلب دربار پانهاده‌ای و بسا سلطان در یک کاخی، اینک به رتبه فرزندانگان رسیده‌ای که مردانی با درجات متفاوت کمال را شامل می‌شوند» (راهنمای سرگشتگان، کتاب سوم، ص ۵۱).

این رشد حتی بیش از ابن میمون مصر بود که معانی فلسفی برای کسانی که قادر به درک آن نیستند فاش نگردد. این از آن رو نبود که او نظری اشراف‌مستانه یا نخب‌گرایانه نسبت به فلسفه داشته باشد یا بخواهد شهرت خود به عنوان یک مسلمان خوب را حفظ کند. حقیقت این است که او نیز چون قانوندانان دیگر - و مانند غزالی که همین نظر را در ارتباط با کلام (الهیات سنتی اسلام) داشت - خاصه از لحاظ منهی معتقد بود که احتیاط بسیار از جانب مدرسان باید به عمل آید تا مبادا «مؤمنان از قانون الهی منحرف شوند» و این مثل را نیز در پی می‌آورد که «همچنانکه طبیب از سلامت بدن مراقبت می‌کند، شارع مراقب سلامت روح است.»

این راست است که ابن میمون در اجتماع خود، بارها پیش از این رشد نزد مسلمانان، مورد استقبال و احترام قرار گرفت. این از آن رو مورد تردید نیست که ابن میمون «راهنمایهایی برای رسیدن به ایمان راست‌کیشانه گردآورد تا به مؤمنان یاری دهد که از تپاهی و محرومیت از رستگاری ابدی، اجتناب ورزند. او در «شرح میثقه» (کتاب السراج) سیزده اصل ایمان را تلخیص کرد که هر یهود باید بپذیرد و پذیرفته است. دستکم در قالبی منظوم که از قرن چهاردهم در قریب روزه جماعات سفارادی حضور داشته است. جماعات منهی، به ویژه هنگامی که در اقلیتند، نیازمند آن همبستگی هستند که تأمین‌کننده‌اش همان عقاید و فریاضی است که برای همگیشان معتبر است و برای مؤمنان حکم «ضامن ابعنی» را دارد. این میمون به خوبی از این نیاز آگاه بود، حال آنکه این رشد آن را چندان حیاتی و در خور نگرانی نمی‌دید. او عضو امت مسلمانی بود که به ویژه در دوره موحدون گسترده‌گی و سلطه بیشتری داشت.

به هر صورت، قرن این رشد و ابن میمون که به زودی قرن سنت توماس آکویناس به دنبالش می‌آمد شایان بررسی

است، به ویژه با ارزیابی دوباره اندیشه در سده‌های میانه که از ادعای برتری الهیات مبارز یا تاریخ فلسفه‌ای محروم از بُعد قرون وسطایی‌اش - از آن قبیل که غرب دنیوی، مادی و ضدروحانی از دیرباز تحمیل کرده است - فراتر می‌رود.

در دوره‌های دانشگاهی به گونه‌ای که در غرب متصور است و دنبال می‌شود، فلسفه عرب عموماً به دانشکده‌های مطالعات شرقی واگذاشته می‌شود که خود در دانشگاه‌ها اهمیتی حاشیه‌ای دارند. اگر قرار بر اصلاح این وضع است، باید سراسر تاریخ فرهنگی حوزه مدیترانه در سده‌های میانه که فلسفه و الهیات و تاریخ علوم را شامل می‌شود، مورد تجدیدنظر علمی واقع شود. این درسی است که از آثار دو واسطه بزرگی که من در اینجا به نحوی بسیار فشرده معرفی‌شان کرده‌ام مستفاد می‌گردد. ■

۱. مکب اشعری: بیروان اشعری (۸۷۳ تا ۹۲۵ میلادی) عالم الهی سلمانی که عقاید راست‌کیشانه را با روش جدلی آشتی داد تا نوع جدیدی از اسکرلاسیسم را در اسلام پدید آورد.
۲. مستزله: مکبی فلسفی در اسلام که در قرن هشتم میلادی با تأکید بر خرد در مقایسه منهی، اراده آزاد در مقابل تقدیر، و توحید و عدل الهی بنیاد شد.
۳. مالکی: یکی از چهار مکب سنی در قضا که در قرن هشتم میلادی پی رفته‌اند. مالکیها نظرات سنتی و استدلال قیاسی را بر انکای آکید به حدیث (روایات مربوط به زندگی و گفته‌های پیامبر) به عنوان مبنای داوری قضایی ارجح می‌شمردند.
۴. حنبلی: مکبی در قضای شرعی با نکیه محض بر نص قرآن و حدیث در تصمیم‌گیریهای قضایی.
۵. بخشی از شماره ژانویه ۱۹۸۶ پیام یونسکو به این اندیشمندان بزرگ اسلامی اختصاص خواهد یافت.
۶. در نقد خرد اسلامی، مزون نوو لاروس، ۱۹۸۲، و در سبهای از قرآن، ۱۹۸۲.

محمد آرگون در الجزایر به دنیا آمده و استاد تاریخ اندیشه اسلامی در سوربون جدید، دانشگاه شماره ۳ پاریس، و مدیر مؤسسه مطالعات عربی و اسلامی آن دانشگاه است. در گذشته او در دانشگاه لیون، دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، و مؤسسه اسقفی عربی در رم نیز تدریس کرده است. او در بسیاری از مراکز دانشگاهی و فرهنگی گرداگرد جهان نیز تدریس و سخنرانی کرده است. برخی از آثار بسیار او از این قرار است: اندیشه عرب، ۱۹۷۹؛ اسلام، مذهب و جسامه، ۱۹۸۱؛ در سبهای از قرآن، ۱۹۸۲؛ و مقالاتی پیرامون اندیشه اسلامی، ۱۹۸۲.

بقیه از صفحه ۱۷

«کوشیان جنوب، و کسانی که در کشور ما به اینان می‌مانند. من اینان را نه از نوع بشر بلکه موجوداتی نامعقول می‌دانم. آنها مادون آدمیزاد اما مافوق میمونند، از آن رو که در شکل و قالب انسانند و قسوی ذهنیشان برتر از آن میمون است.»

«آنها که در کشورند اما به کاخ سلطان پشت کرده‌اند، کسانی هستند که دین و ایمان و اندیشه دارند ولی از قضا دارای عقاید کاذبی نیز هستند که آنها را یاد در پی اشتباهات بزرگی که در تحقیقات خود داشته‌اند اخذ کرده‌اند یا از دیگرانی که گمراهشان ساخته‌اند. در اثر این عقاید، آنان هر چه در ظاهر به کاخ نزدیکتر می‌شوند در واقع از آن دورتر می‌گردند. اینان از طبقه اول بدترند و تحت شرایطی شاید لازم آید که مقول گردند و عقایدشان ریشه‌کن گردد تا دیگران به بیراهه نیفتند.»